

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به منحصّ مجمل (۴)

حکم تخصیص به مجمل مفهومی و مجمل مصداقی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه پنجاهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

حکم مخصّص مجمل مفهومی در مورد

دوران امر بین متباینین

مطلبی که باقی مانده بود و من خیال می‌کردم که گفته‌ام، راجع به بحث در مخصّص مجمل مفهومی است که امر هم دائر بین متباینین است. در اینجا لا شکّ و لا شبهه که در مورد مخصّص متّصل، نظر آقایان بر این است که چون این عامّ در ظهور خودش دچار تردید می‌شود، لذا به‌طور کلی بالنسبة به آن مخصّص متّصل هیچ‌گونه دلالتی ندارد، بلکه عامّ اولاً بلا اوّل ظهور در غیر از مخصّص دارد.

من باب مثال اگر «أکریم العلماء إلاّ الحکماء

منهم» را داشته باشیم و شک داشته باشیم که لفظ حکمت و حکیم بر متعلّم فلسفه اطلاق می‌شود یا بر طیب اطلاق می‌شود؛ - چون در سابق به طیب هم حکیم می‌گفتند - الآن بین این دو، تباین است و به هیچ‌کدام، یک لفظ اطلاق نمی‌شود. اگرچه ممکن

است از نظر مصداقی هر دو مفهوم در یک فرد جمع شده باشد؛ یک فرد، هم به طبابت متحقق است و هم به فلسفه و حکمت متعارفه متحقق است.

شکی نیست که این «حکماء» بالنسبة به مورد اجتماع، حجیت دارد، چون لا محاله یا دلیل روی طبیب رفته و یا دلیل روی فیلسوف رفته است. روی هر کدام از این دو تا که رفته باشد این شخص، الآن داخل در شئون این امر و این نهی خواهد بود. این در صورتی است که ما ندانیم که لفظ حکیم در زمان صدور خطاب، در هر دو مورد به کار برده می شود، یا اینکه بالاجمال بدانیم مولا فقط یکی از این دو را قصد کرده است، یعنی قطعاً می دانیم که مولا یا حکمت به معنای طبابت را قصد کرده است یا حکمت به معنای فلسفه را، و إلاً اگر این لفظ به هر دو معنا در زمان واحد اطلاق می شد، این داخل در همان اقل و اکثر می شود که یک اقلی داریم که جامع بین طب و فلسفه است، یک اکثری داریم که موارد افتراق است؛ طبیعی هست غیر فیلسوف، و فیلسوفی هست غیر طبیب.

حالا در یک هم‌چنین موردی که می‌دانیم مولا قطعاً یکی از این دو را اراده کرده است و هر دو را اراده نکرده است، یا اینکه در زمان صدور، این حکمت بر یکی از این دو تا اطلاق می‌شد، ولی ما شک داریم بر کدام یک از این دو اطلاق می‌شود؛ چون الآن به هر دو، حکیم می‌گویند، هم به طیب، حکیم می‌گویند، هم به فیلسوف از باب عِلْمٍ بِالْغَلْبَةِ و از باب کثرت استعمال حکیم می‌گویند، الآن به هر کدام از این دو معنای متباینین، لفظ واحد اطلاق می‌شود. ولی ما شک داریم که در زمان صدور هم به همین کیفیت بوده است یا نه؟ یا قطع داریم که در زمان صدور به یکی از این دو تا گفته می‌شود، ولی ما شک در مصداق داریم که مصداقش فیلسوف بود یا طیب؟

در اینجا اگر بنا بر مشی و مرام قوم، ما مخصّص متّصل را موجب اجمال در ظهور بدانیم، ظهور این عامّ از اول و اوّلاً بلا اوّل در غیر این مورد مجمل مفهومی منعقد می‌شود. یعنی «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» شامل می‌شود غیر حکما را؛ نه طیب را شامل می‌شود و نه فیلسوف را.

و اگر مخصّص، منفصل باشد به همان انفصالی که عرض شد، آقایان باید فتوا بدهند بر اینکه چون این مخصّص، منفصل است و امر هم متباین بین الأمرین است، بنابراین مقتضای اشتغال در اینجا حکم به بقاء ذمه می کند تا وقتی که فراغت از ذمه حاصل بشود؛ مانند امر به صلاة جمعه و صلاة ظهر که مقتضای قاعده، بقاء اشتغال است تا فراغت از ذمه پیدا بشود، یعنی حکم، جمع بین هر دو است. در اینجا هم دلیل مخصّص، امر به جمع بین هر دو متباینین می کند تا فراغت ذمه حاصل بشود.

وقتی که دلیل مخصّص این طور است بنابراین گرچه آن عامّ **مُنْفَصِلًا عَنِ الْمُخَصِّصِ**، به ظهور عمومی خودش، در موارد معلوم الخروج - که عالم غیر حکیم باشد - [ظهور دارد] و هم چنین در موارد غیر معلوم الخروج - که حکیمی است که یا طیب یا فیلسوف باشد - [ظهور دارد]؛ إلا اینکه در اینجا دلیل مخصّص از ظهور رفع ید می کند، و حجّیت آن ظهور را بالنسبة به این دو مورد متباینین، اسقاط می کند. این در صورتی است که مخصّص، منفصل

باشد.

ولکن بنا بر آن مبنایی که عرض شد که لا فَرَقَ
بَيْنَ الْمُخَصِّصِ الْمُنْفَصِلِ وَ الْمُتَّصِلِ، اگر «أَكْرِمَ
الْعُلَمَاءَ إِلَّا الْحُكَمَاءَ» آمد، در اینجا ما با «إِلَّا
الْحُكَمَاءَ» همان عملی را انجام می‌دهیم که با
مُخَصِّصِ مُنْفَصِلِ انجام دادیم. یعنی «إِلَّا الْحُكَمَاءَ»
در اینجا حکم یک دلیل مستقل را دارد و نهی «و
لَا تُكْرِمُ الْحُكَمَاءَ» در اینجا موجب اشتغال ذمه
خواهد شد تا فراغت یقینی از آن - به واسطه عدم
إِكْرَامِ این دو طیف - حاصل بشود. لذا این مُخَصِّصِ
مُتَّصِلِ موجب عدم حجیت این عامّ، یا عدم ظهور
این عامّ بالنسبة به موارد مشکوکه خواهد شد. این
هم بحث راجع به متباینین که تمام شد.

حکم مُخَصِّصِ مُجْمَلِ مُصَدَّقِي مُتَّصِلِ

بحثی که در اینجا هست در مُخَصِّصِ مُجْمَلِ
است مُصَدَّقاً، نه مفهوماً. من باب مثال امری می‌آید
که «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» و بعد امری دیگر می‌آید که
«لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، ولی در یک مورد
من باب شبهه مُصَدَّقِيهِ، نمی‌دانیم این فرد در فسق
داخل است یا نیست؟ با علم به اینکه مفاد فسق،

همان مرتکب کبیره است یا جامع بین مرتکب کبیره و اصرار بر صغیره است. پس مفهوماً علم به مخصّص داریم، ولی مصداقاً شک در مخصّص است.

نظر مرحوم آخوند

در اینجا مرحوم آخوند در صورت اتّصال مخصّص، مانند بحث گذشته قائل به اجمال ظهور در مورد مشکوک شدند، با این بیان که وقتی «أکریم العلماء إلاّ الفسّاق» می‌آید، این «إلاّ الفسّاق» از اول، موجب اجمال این علماء در موارد مشکوکه می‌شود. یعنی علماء، افراد معلوم و افراد مشکوکی دارند. «إلاّ الفسّاق» از اول نمی‌گذارد برای عامّ بالنسبة به افراد مشکوکه، ظهوری منعقد بشود، یعنی «أکریم العلماء» غیر از آن علمای فاسق. پس بالنسبة به افراد مشکوکه نمی‌دانیم که آیا علماء حاکم است یا حاکم نیست؟ وقتی که ندانستیم، ابتدائاً اصلاً ظهوری منعقد نمی‌شود تا بعداً بحث در حجّیت آن کنیم، و این مسئله را متفقاً علیه می‌دانند و دیگران هم

در تقریرات، این را اجماعی قلمداد کرده‌اند.^۱

ولکن یردُ علیهم اینکه به عکس مورد گذشته در

اینجا ما نمی‌توانیم باز با اینها مساعدت کنیم.

به جهت اینکه آن ملاکی را که در بحث گذشته عرض

شد، همان ملاک را، ما در اینجا می‌آوریم.

اصل عقلایی و عرفی در حمل موضوع بر

موضوع معلوم و متیقن

قبل از اینکه به آن مطلب برسیم، این مقدمه را

ضروری‌الذکر می‌دانیم بالنسبة به این مورد و همه

مواردی که بعداً ذکر می‌شود و در اصول از آن بحث

می‌شود و آن این است که اصل عقلایی و اصل عرفی

در باب محاورات، حمل موضوع است بر موضوع

معلوم و متیقن.

تلمیذ: حمل حکم است بر موضوع متیقن.

استاد: نه خیر، حمل موضوع است، یعنی در

عقدالوضع موضوع، علم در اینجا دخالت دارد، نه در

عقدالحمل. حالا بماند که در عقدالحمل، علم

دخالت دارد یا نه؟ ولی فعلاً در عقدالوضع کار

داریم.

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۲۱.

در مسئله موضوع که عقدالوضع برای قضیه ما است، دخالت علم و یقین یکی از ارکان اصلی محاورات است و اصول موضوعه ما را تشکیل می دهد. وقتی که مولا می گوید: «اجتنب الخمر»؛ منظور، خمر معلوم است، نه خمر مشکوک یا خمر مظنون یا خمر موهوم. وقتی که مولا می گوید: «أعتق رقبة»؛ منظور، رقبة معلومه است، نه رقبة مظنونه؛ مگر اینکه آن ظن هم، مانند علم و مانند یقین، حجیت داشته باشد شرعاً. و این اصل، اصل مهمی است.

[...] موضوع، ایجاب می کند یقین به موضوع را؛ یعنی اگر ما دلیل دیگری نداشتیم بر جایگزینی و تنزیل آن ظن به منزله علم و تنزیل حجت دیگری به منزله علم، نفس آن، اقتضاء می کند علم را. وقتی که شارع می گوید: اگر ماه رمضان داخل شد، «فَیَجِبَ عَلَیْكَ الصَّیَامُ»؛ نفس اطلاق شارع، علم به رؤیت یا علم به ثبوت را اقتضا می کند. حالا یا انسان از رؤیت، علم پیدا کند یا اینکه نه؛ بالأخره باید علم پیدا

^۱ قطعی صوت.

کند، علم پیدا می‌کند ولو از باب غیر رؤیت. بله اگر دلیل دیگری آمد که «إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ فَيَجِبُ عَلَيْكَ الصَّوْمُ»، آن وقت این نازل منزله علم می‌شود. یا اگر من باب مثال دلیل دیگری آمد که شیاع هم حکم علم را دارد، این نازل منزله علم می‌شود. اما **لَوْ خُلِّيَ وَطَبَعَهُ نَفْسِ اِطْلَاقِ مَوْضُوعٍ**، علم به موضوع را اقتضاء می‌کند، نه ظنّ به موضوع را، یا امر دیگر را.

اشکال استاد بر دیدگاه مرحوم آخوند

آن وقت در باب «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ» همین قضیه می‌آید. یعنی هم در خود «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» این مسئله نهفته است و هم در باب «إِلَّا الْفُسَّاقَ» این مسئله نهفته است. جناب آخوند! شما که فتوا می‌دهید بر عدم جواز تمسک به عامّ در شبهه مصداقیه، از باب اجمال مصداق مخصّص، آیا به این موضوع توجه کرده‌ای که نفس «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» وقتی که می‌آید منظور از این عالم، عالم معلوم است یا عالم غیر معلوم؟ مسلم است که عالم، باید عالم معلوم باشد. اگر چنانچه دلیل یک «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» می‌آمد ولیکن دلیل مخصّص نمی‌آمد و شما شک دارید که آیا زید، عالم است یا عالم نیست، آیا به عامّ

می‌توانید تمسک کنید؟! ابدأً، تمسک به عامّ
نمی‌توانید بکنید. چون اطلاق عالم، همیشه به عالم
معلوم می‌خورد، نه به عالم مظنون، نه به عالم
مشکوک.

پس اولاً بلا اول خود این «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» از
اول رفته روی عالم معلوم؛ حالا ما در زید شک داریم
که زید، فاسق است و یا فاسق نیست؟ اما در علمش
شک نداریم. آیا دلیل «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» بدون این
استثناء، زید را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟! شامل
می‌شود دیگر. وقتی که شما می‌گویید: «أَكْرِمَ
الْعُلَمَاءَ» این علماء به عالم معلوم، می‌خورد. زید هم
عالمٌ و معلومٌ لکن یُشکّ فی فسقه و عدالته.

می‌بینیم که بالأخره دلیل «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» زید را
شامل می‌شود، خیلی خوب! پس اینکه شامل
می‌شود، یکی یکی اینها را بررسی می‌کنیم. حالا
می‌آییم سراغ «إِلَّا الْفُسَّاقَ» که حکم یک نهی مستقل
را دارد و الآن از باب تخفیف به «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ»
چسبانده‌اند. در مورد «إِلَّا الْفُسَّاقَ» می‌گوییم اگر یک
دلیل مستقل داشته باشید مثلاً «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ»، و

در یک مورد مثل زید، شک داشته باشید که آیا فاسق است یا فاسق نیست؛ آیا می‌توانید برای عدم اکرام او به عامّ تمسّک کنید؟ نمی‌توانید.

«لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ» چه مواردی را می‌گیرد؟

موضوع معلوم را می‌گیرد، نه موضوع مجهول را. به همین دلیل نمی‌شود تمسّک به عامّ در شبههٔ مصداقیّه کرد. به جهت اینکه حکم از اول روی موضوع معلوم رفته است و اطلاقِ موضوع و عقدالوضع موضوع، اقتضاء می‌کند که موضوع، موضوع معلوم باشد.

لذا دلیل «لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ»، این موضوع

مشکوک را نمی‌گیرد. وقتی که نگرفت آن وقت چطور این باعث می‌شود که در ظهور عامّ، خلل ایجاد کند؟! این «لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ» از اول می‌گوید:

سرِ خودم مو ندارد، آن وقت چطور روغنِ سرِ شخص دیگری را به سرِ خودم بمالم؟! اول، سرم باید مو داشته باشد بعد آن وقت دعوا کنی که آیا این روغن مالِ سر من است یا مالِ سر تو است؟! [می‌گوید:] من که خودم «لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ» باشم،

نمی‌توانم این مورد مشکوک را بگیرم، چطور می‌توانم با این دلیل خودم این عامّ «أَكْرِمُ الْعُلَمَاءَ»

را از عمومیت خودش بیندازم؟ این خیلی از اولی که شبهه مفهومیّه باشد، بدتر است!

بنابراین در دلیل «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ

مِنْهُمْ»، مگر «إِلَّا الْفُسَّاقَ»، آن ظهور عامّ را از بین

نمی برد؟! سؤال ما این است که آیا این «إِلَّا الْفُسَّاقَ»

باید ظهور داشته باشد یا لازم نیست ظهور داشته

باشد؟! باید ظهور داشته باشد. آخر با چه [ملاکی

می گوید که ظهور عامّ را از بین می برد؟!] یا باید با

نصّ خودش تخصیص بزند، یعنی از باب غلبه اظهر

بر ظاهر باشد، یا از باب غلبه نصّ بر ظاهر باشد که

این [أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ] را تخصیص بزند.

ذات نیافته از هستی بخش *** کی تواند که شود هستی بخش^۱

آخر توی «إِلَّا الْفُسَّاقَ» که خودت بر آن مورد

مشکوک دلالت نمی کنی، چطور ممکن است آن عامّ

را تخصیص بزنی؟! حالا ای کاش می گفتند که

تخصیص می زند! می گویند که اصلاً ظهور منعقد

نمی شود! ای وای! این دیگر خیلی عالی است!

می گویند که از اول، عامّ نسبت به آن مورد مشکوک

^۱ هفت اورنگ (جامی)، سبحة الأبرار، بخش ۱۹، بیت ۲۳.

ظهور ندارد، نه اینکه ظهور دارد و این رادع و مانع - که مخصّص است - جلویش را می‌گیرد. پس ما می‌گوییم که از اول این «إِلَّا الْفُسَّاقُ»، ظهور در مورد مشکوک ندارد تا اینکه در این زید، موجب اجمال عامّ بشود.

این یک اشکال که نه فقط بر مرحوم آخوند، بلکه بر کلیه اصولیین وارد است. یعنی اشکال بر اجماع اصولیین است و این از آن جاهایی است که ترس دارد، چون می‌گویند: در مبانی، خلاف اجماع مطلب بیان نکنید.

حکم مخصّص مجمل مصداقی منفصل

حالا آمدیم سراغ مخصّص منفصل؛ در شبهه مصداقیّه اگر مخصّص ما منفصل باشد، بعضی‌ها فرمودند که می‌شود تمسّک به عامّ کرد، بعضی‌ها گفتند که نمی‌شود.

نظر مرحوم شیخ

مرحوم شیخ از آن افرادی است که قائل است که در شبهه مصداقیّه با مخصّص منفصل، می‌شود تمسّک به عامّ کرد؛ چون مخصّص، منفصل است آن عامّ در افراد ظهور دارد و ظهور برای عامّ قبلاً منعقد

شده است؛ یعنی نسبت به موارد معلوم الدخول منعقد است و نسبت به موارد معلوم الخروج هم منعقد است و نسبت به موارد مشکوک دیگر به طریق اولیٰ. نسبت به موارد معلوم الخروج، که دلیل، مخصّص است و جلوی حجّیت را می‌گیرد؛ حالا شک داریم که آیا بالنسبة به آن موارد مشکوک که حجّیت دارد یا ندارد؟ وقتی که شک کنیم، ظهور عامّ این مورد را می‌گیرد و باید به عامّ تمسک کرد. چرا نباید تمسک کرد؟! باید تمسک کرد.

اشکال مرحوم شیخ بر مرحوم شهید ثانی در

مسئله ارتداد خنثی

لذا اشکالی که بر مرحوم شهید ثانی می‌کنند از همین باب است. مرحوم شهید ثانی در باب ارتداد می‌فرمایند که دلیل داریم بر اینکه «**مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ** **فَاقْتُلُوهُ**». این دلیل راجع به این قتل، عامّ است که هم شامل مرد و هم شامل مرأه و هم شامل خنثی می‌شود. مرحوم شهید ثانی می‌فرماید: مرأه به

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۳.

مخصّص و به دلیل، خارج است. شبهه داریم در اینکه آیا خنثی خارج است یا نه؟ ایشان می‌فرمایند که قتل خنثی جایز نیست.^۱

مرحوم شیخ اعتراض می‌کند که چرا شما این را خارج می‌کنید؟ دلیل می‌گویید که **خَرَجَ الْمَرْأَةُ**، پس مرأة از تحت قتل به واسطه ارتداد، خارج می‌شود. وقتی خارج شد، در اینجا ما شبهه داریم که این مخصّص ما که مرأة است آیا شامل این مورد خنثی می‌شود یا نمی‌شود؟ چون مورد خنثی یا داخل در مرأة است یا داخل در رجل است. بنابراین این مخصّص ما، مخصّص متباین است دیگر. یعنی آیا مرأة‌ای که مرأة‌ی تنهاست یا مرأة‌ی خنثی است - چون خنثی که از این دوتا خارج نیست - حالا چون مخصّص در اینجا مصداقاً مجمل است، و نمی‌دانیم مرأة شامل این خنثی می‌شود یا نمی‌شود؛ پس این عامّ **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ»**، به ظهور عموم خودش باقی می‌ماند و وقتی که باقی ماند، خنثی را در بر می‌گیرد. لذا بر مرحوم شهید ثانی اشکال

^۱ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، ج ۸، ص ۳۰.

کرده‌اند.

گرچه شهید ثانی فرموده است که: **و يُمَكِّنُ الْقَوْلَ بِدُخُولِ الْخُنْثَىٰ تَحْتَ عُمُومٍ مِّنْ بَدَلٍ دِينِهِ، خَرَجَ مِنْهُ الْمَرْأَةُ وَ بَقِيَ الَّتِي تَحْتَ الْعَامِّ.** یعنی می‌فرماید: آن‌که در تحتِ عامّ است آن باقی می‌ماند؛ که این موافق با مبنای شیخ است.^۱

عدم ورود اشکال مرحوم شیخ بر مرحوم شهید

ثانی

ولکن در اینجا می‌شود گفت که اعتراض شیخ وارد نیست. به جهت اینکه در اینجا به همان ملاکی که قبلاً خدمتتان عرض شد ما اصلاً عامّ نداریم، نه اینکه در اینجا عامّ داریم و تمسّک به عامّ می‌کنیم یا نمی‌کنیم؛ نه، اصلاً در اینجا ما عامّ نداریم. به جهت اینکه طبق ادلّه قطعیه، خنثی را یا داخل در مرء گرفته‌اند یا داخل در مرأة. یعنی در مقام ثبوت، نه اثبات؛ در مقام ثبوت که ما شِقِّ ثَلَاثِ نَدَارِيْمَ، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾^۲؛

^۱ مطارح الأنظار، ص ۱۹۲.

^۲ سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

ما خنثی نداریم و هر مولودی که از این دو متولد بشود یا داخل در تحتِ ذَکر است یا داخل در تحتِ اُنْثی است.

وقتی که مسئله مسلم شد می‌آییم سراغ عامّان؛ در عامّی که داریم **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»**، این «مَنْ» از الفاظ عموم است. ما در اینجا یک معنای کلی و مبهمی به‌عنوان عموم که نداریم؛ **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ»** یعنی: **الرَّجُلُ وَ الْمَرَأَةُ إِذَا بَدَّلَا دِينَهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا**؛ یعنی مرد و زن اگر دینشان را تبدیل کنند **فاقْتُلُوهُمَا**؛ نه‌اینکه «مَنْ» به‌عنوان کلی، مرد و زن و خنثی و غیر از اینها باشد. از اول این عامّ روی دو شِقّ رفته است و به‌جای اینکه بگوید: **«الرَّجُلُ وَ الْمَرَأَةُ»**، به‌جای اینکه بگوید: **«الذَّكَرُ وَ الْأُنْثَى»**، به‌جای اینکه بگوید: **«الرَّجُلُ وَ النِّسَاءُ»**، گفته است: **«مَنْ بَدَّلَ»**.

بنابراین **«مَنْ بَدَّلَ»** از اول روی مرد و زن رفته است، یعنی مرد و زن اگر دینشان را تبدیل کنند **فاقْتُلُوهُ**. **خَرَجَ مِنْهُ الْمَرَأَةُ**، مرأة از تحت اینها خارج

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۳.

شد. پس دلیل **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»** وقتی که

منحلّش کنیم، به این منحل می‌شود که: **الرَّجُلُ إِذَا بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ.**

حالا که این طور شد، ما گفتیم که در موضوعات، همیشه معلوم‌الموضوع، عقدالوضع برای قضیه قرار می‌گیرد. حالا در یک مورد، شک می‌کنیم که آیا این، مرد است یا نه؟ در اینجا آیا می‌توانیم تمسّک به «الرّجل» کنیم یا نه؟ نمی‌توانیم تمسّک کنیم. چون شک در رجولیت داریم. شما که در یک مورد، شک در رجولیت دارید مثل این می‌ماند که بگوییم: **«أَكْرَمِ الْعُلَمَاءِ»**، بعد شک کنید که این زید، عالم است یا عالم نیست؟ آیا در اینجا إکرام زید واجب است؟ نه خیر، این تمسّک به عامّ در شبههٔ مصداقیّه است. در اینجا هم همین طور است.

ما حَصَلَ قضیه این می‌شود: **«الرَّجُلُ إِذَا بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»**، و هذا موردُ مشکوک بین الرّجل و المرأه؛ وقتی که مشکوک شد، به **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»** دیگر نمی‌توانید تمسّک کنید، آن وقت باید قائل به احتیاط و... شد. یعنی این دلیل **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»** این را شامل نمی‌شود، باید ادلّه

دیگری را گرفت.

این در صورتی است که ما بخواهیم کلام مرحوم شهید را تصحیح کنیم، یعنی اگر هم نخواهیم تصحیح کنیم، باز در اینجا فتوا همین است، یعنی تمسک به **«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»** برای قتل خنثی جایز نیست. اما مسئله‌ای که کار شهید ثانی را خراب کرده و اشکال مرحوم شیخ از این نقطه نظر بر او وارد است، این است که شهید ثانی این «مَنْ» را عامّ گرفتند و فرموده‌اند: **و يُمَكِّنُ الْقَوْلَ بِدُخُولِ الْخُنْثَىٰ تَحْتَ عُمُومِ مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ.** ای کاش این حرف را نمی‌زدند، چون این حرف رازده است و «مَنْ» را اعمّ از الرَّجُلِ و الْمَرْأَةِ و الْخُنْثَىٰ گرفته است، لذا در اینجا اشکال مرحوم شیخ، از این نقطه نظر که «مَنْ» عامّ می‌شود بالنسبة به رجل، بالنسبة به امرأة و بالنسبة به خنثی، بر ایشان وارد است.

و اما ادلّه افرادی که قائل هستند به اینکه در مخصّص منفصل تمسک به عامّ نمی‌توان کرد و **لا يجوز التمسک بعامّ، إن شاء الله** برای فردا.

تلمیذ: در شبهه مصداقیه را می‌فرمایید؟

استاد: بله، در شبهه مصداقیه. عرض بنده این بود

که باید به عامّ تمسّک کرد. این آقایان متّفق هستند بر اینکه در متّصل، تمسّک به عامّ در شبههٔ مصداقیّه نمی‌شود کرد. در منفصل نظر مرحوم آخوند این است که نمی‌شود تمسّک کرد، ولیکن عرض شد که اینجا مختلفُفیه است؛ شیخ و... قائل به تمسّک هستند، مرحوم آخوند قائل به عدم تمسّک است. دلیل مرحوم آخوند إنّ شاء الله برای فردا.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ